

اگر چه در حق مصلحت ایستد و در غایت عیب در ...  
چشم زهر آهن در زمان بودم مراد عشق سخی نسبی در ری از اهل کون ...  
عشق در وقت زنجانی در کشت ...  
بشک و وقت سخن می نمودیم ...  
استخوان اندوه کنی میان در ...  
حافظ با که استی که چنانچه چو سنگ خاکش منقطع ...  
حکایت علی که در سن سنگ عشق می نمودیم ...  
مراد عشق که شسته شیشه اشون بنشارد ...  
و نیز ...  
از ناوه ...  
خطاب مرشد در ...  
سز در بر فرادش ...  
مگر طواری از جان شیرینم ...  
و باقی حقایق ...  
عالم ز اهل عشق ...  
اگر چه ...  
حاکم از در ...  
دوست بر از اختیار اسم ما در صراط اول دن قضایه رضا اظهاری در معراج ثانی دن

حسده

موی با غری  
ایلم نمی خاطر

بزرگ بوشت  
حکم صفا نه در  
شسته

مراد

مراد وصال جانان و زمیندن دگر بود که بیان در ...  
عشق عرفی چون کن ...  
باد شکستی پیوستی زان عشق چینه ...  
رایج کتور مراد فضل الهی دن سخن طلب نسبی در عرف چینی دن مراد جانان در عرف ...  
چینی وصف نمکسی در که عرفی ویر می یعنی عرف اول اییدی و حرارت کیدر چو چنانست ...  
صورت آرزو منتهی کرد ز این نامه پشت افتاد ...  
اولای ...  
بکه حافظ مکتوب ویردی مراد حافظه اشتیاق مغز ایرو کن میان در صحنه شمع ده ...  
لیا جزئی واقع اولس در مانا بودن ایله فرض ایله و بکار که معاسنه جا بر در ...  
وله الکسا ...  
الون کنه ...  
قیل حاصل ایتم مراد در سینه حسیق و صون بولون اشعار در زیر احدی ...  
اصطلاح دن و در بیان الون کنه ز ما در قرب دن کنه ...  
عزم نمود آید ...  
که عهد شکسته ...  
اغت چو ...  
ایر شدم مراد عشق الهی ظاهر ...  
از سر این ...  
نشدیم ...  
ای حیض کوی ...

شماره اول

مهر بوزن آفتاب  
فصل سیزدهم